

## از خاک تا جلال

عهد جدید، درس ۱۲ - ورود پیروزمندانه

در تقویم سالانه‌ی کلیسا، همیشه مشتاقانه منتظر جشن کریسمس و عید قیام هستیم، اما در عید قیام، کل هفته رو به چیزی اختصاص می‌دهیم که گاهی اوقات هفته‌ی قیام یا هفته‌ی مصائب نامگذاری شده، یا حتی اخیراً هفته‌ی مقدس نامیده شده.

در این مدت، پنجشنبه‌ی پیش از عید قیام رو برگزار می‌کنیم، جمعه‌ی نیک رو برگزار می‌کنیم، اما همه‌ی این‌ها از یکشنبه‌ی قبل از قیام شروع میشه که بهش می‌گیم: یکشنبه‌ی نخل. دلیل جشن گرفتن اون روز، اینه که عهد جدید، برای اون اتفاق در زندگی و خدمت عیسی، ارزش زیادی قائله، رویدادی که ورود مظفرانه‌ی عیسی به اورشلیم نامیده شده.

بیاید به این گزارشی که در انجیل لوقاست پردازیم. باب نوزده، آیه‌ی بیست و هشت از انجیل لوقا اینطور میگه: "و چون این را گفت، پیش رفته متوجه اورشلیم گردید.

و چون نزدیک بیت فاجی و بیت عنیا بر کوه مسمی به زیتون رسید، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده، گفت: «به آن قریه‌ای که پیش روی شما است بروید و چون داخل آن شدید، کره الاغی بسته خواهید یافت که هیچکس بر آن هرگز سوار نشده. آن را باز کرده بیاورید.

و اگر کسی به شما گوید، چرا این را باز می‌کنید، به وی گوید خداوند او را لازم دارد.» در انجیل متی، اطلاعات بیشتری درباره‌ی این متن هست. یادمونه که انجیل متی برای مخاطبین یهودی نوشته شد و در انجیل متی، بیش از اناجیل دیگه، ارجاعات یا اشاراتی به متن عهدعتیق هست، چون او دائماً به خوانندگان یهودی‌اش، ارتباط بین نبوت‌های عهدعتیق و شخص و عمل عیسی در عهد جدید رو یادآوری می‌کرد. پس تا لحظاتی دیگه به جزئیات ارزشمند متی می‌پردازیم.

اما اینجا عیسی به طرف شهر مقدس میره و رازی که با دقت در طول خدمت زمینیش نگه داشته، در حال آشکار شدن. وقتیکه می‌خواد خودش رو در ملأعام ظاهر کنه و هویت خودش رو به عنوان مسیحایی که آمدنش در عهدعتیق نبوت شده آشکار کنه. حالا شاید اینجا بعضی از تصویرها و اهمیتشون رو نادیده بگیریم، چون فکر می‌کنیم، اگه عیسی واقعاً می‌خواد کارش رو به عنوان مسیحا اعلام کنه، چرا با ارابه‌ی طلایی وارد اورشلیم نمیشه؟

خُب، چون در عهدعتیق، مثلاً نبوت زکریا درباره‌ی آمدن پادشاه اورشلیم صحبت می‌کرد که بر روی کره الاغ میاد، "اینک پادشاه تو نزد تو می‌آید. او حلیم می‌باشد و بر الاغ و بر کره‌ی بچه الاغ سوار است." و به همین دلیل دختران اورشلیم باید جشن بگیرند.

پس عیسی برای این ورود، خیلی دقیق مهیا میشه. او فقط به طور اتفاقی وارد شهر نمیشه. او گفت: "می‌خوام به این جای خاص برید و این الاغی رو که هیچ کس تا حالا سوارش نشده، به اینجا بیارید. اگه از شما پرسند چی کار می‌کنید، فقط بهشون بگید: "خداوند اونو لازم داره" و اونو به شما خواهند داد.

پس این بخشی از آماده‌سازی، تنظیم صحنه برای ورود به اورشلیمه. همه‌ی این‌ها در آیه‌ی چهار انجیل متی انجام شد؛ باب بیست و یک، آیه‌ی چهار: "و این همه واقع شد تا سخنی که نبی گفته است تمام شود که «دختر صهیون را گوید اینک پادشاه تو نزد تو می‌آید با فروتنی و سواره بر حمار و بر کره‌ی الاغ».

حالا در نسخه‌ی متی، توصیفات زیر رو می‌خونیم: "پس شاگردان رفته، آنچه عیسی بدیشان امر فرمود، بعمل آوردند و الاغ را با کره آورده، رخت خود را بر آن‌ها انداختند و او بر آن‌ها سوار شد. و گروهی بسیار، رخت‌های خود را در راه گسترانیدند و جمعی از درختان شاخه‌ها بریده، در راه می‌گسترده. و جمعی از پیش و پس او رفته، فریاد کنان می‌گفتند: «هوشیاعانا پسر- داودا، مبارک باد کسیکه به اسم خداوند می‌آید! هوشیاعانا در اعلی‌علیین!»

ما در فرهنگمون این اصطلاح رو داریم که وقتی می‌خوایم به یک شخص عالی‌رتبه احترام بذاریم، در این شرایط می‌گیم برای او "فرش قرمز بندازید". آیا کسی تا حالا برای شما فرش قرمز انداخته؟ می‌خوام درباره‌ی تجربه‌ای بهتون بگم که یکبار در

زندگی این افتخار رو داشتیم که چند سال پیش در اروپا باشیم، و این فرصت رو با همسریم داشتیم که سفر کوتاهی به اورینت اِکسپرس داشته باشیم، جایکه کتاب معروف آگاتا کریستی، به نام "قتل در اورینت اِکسپرس"، اون رو معروف کرد. حُب، من می‌دونستم این ساختمان خوبی هست، اما وقتی تاکسی ما در لهستان، ما رو به ایستگاه قطار برد و به پارکینگ رفتیم، وسط پارکینگ، یک فرش قرمز بود و باربرها اومدند و کیف‌های ما رو گرفتند و ما اجازه داشتیم روی فرش قرمز راه بریم.

این اولین و تنها باری بود که در زندگیام برام فرش قرمز انداختند. اما فرش قرمز عیسی خیلی مهمتر از این بود. اول از همه، مردم، رداشون رو درآوردند تا جای راحتی برای او درست کنند که روی این حیوان بشینه؛ لباس‌هاشون رو پشت الاغ انداختند، و عیسی روی اون نشست. حالا اگه این روزها به اورشلیم رفته باشید، می‌دونید مردم برای الاغ سواری از زین استفاده نمی‌کنند، و این الاغ‌ها رو نباید با قاطرهای آمریکایی اشتباه بگیرید، قاطرهایی که بزرگ هستند و گاهی اوقات از اسب هم بزرگترند.

در واقع، امروزه دیدن الاغ سواری مردم در اورشلیم و اطرافش، خنده داره، چون این الاغ بیچاره، در برابر این مردان بالغ، خیلی کوچک دیده میشه و تعجب می‌کنید که چطور این الاغ حتی می‌تونه وزن این مرد رو تحمل کنه. اونها باید پاهاشون رو بالا بگیرند؛ تا پاشون روی زمین کشیده نشه؛ چون الاغ‌های اونجا خیلی کوچیکند و به سرعت شتاب می‌گیرند و تماشای اون در این زمان، خیلی خنده داره.

اما چنین شرایطی بود، که نه تنها مردم لباس‌هاشون رو درآوردند و پشت الاغ گذاشتند، بلکه لباس‌هاشون رو درآوردند و در مسیری که الاغ می‌رفت، انداختند. و این به عنوان احترام و جشن بود، همونطور که شوالیه‌ی معروف، شنلش رو درآورد؛ او کی بود؟ آقای والتر رالی، وقتی اون زن می‌خواست روی چاله‌ی گلی قدم بذاره، او رداش رو درآورد و در گل انداخت تا این زن نیفته یا خاکی نشه.

پس مردم لباس‌ها و جواهراتشون رو درآوردند و سر راه عیسی انداختند که وارد شهر می‌شد. این کار به عنوان پادشاه آینده با او رفتار می‌کرد. این رفتار، مختص به اشراف بود. و این می‌تونست اشتیاق رو در رژه‌هایی که نوارهای کاغذی می‌ریزند و ما اونها رو در نیویورک سیتی داریم، بیشتر کنه، چون مردم، نه تنها راه رو با لباس‌هاشون، بلکه با شاخه‌های نخل هم می‌پوشوندند. در بعضی گزارش‌ها به ما گفتند اونها درحالیکه در خیابان صف کشیده بودند، این شاخه‌های نخل رو تکون می‌دادند و فریاد می‌زدند: "هوشیاعانا! مبارک باد کسیکه به اسم خداوند می‌آید."

حالا محققان درباره‌ی ریشه‌ی اصلی کلمه‌ی "هوشیاعانا" با هم اختلافات نظر دارند. ما اونو به عنوان اصطلاحی برای برافراشتن و تمجید استفاده می‌کنیم، و قطعاً در این روز، در خارج از اورشلیم، وقتی عیسی وارد شهر میشد، به این شکل بکار رفت. اما سنت باستانی می‌گه شاخه‌های نخل، اسمشون شاخه‌های نخل نبود، بلکه "هوشیاعانا" بود، احتمالاً در ابتدا اینطور نبود یا این قطعی نیست، بلکه "هوشیاعانا" یا شاخه‌ی نخل، برای نشون دادن پیروزی بزرگ بکار می‌رفت.

پس به عنوان وسیله‌ای برای جشن گرفتن پیروزی بزرگ، مردم هوشیاعانا رو تکون می‌دادند و بعد، به عنوان فریاد تحسین و پیروزی، از کلمه‌ی "هوشیاعانا" استفاده می‌کردند. حالا اینجا مهمه که شاخه‌ی نخل نشون دهنده‌ی پیروزیه. حالا پادشاه میاد و مردم، پیروزی‌ای رو جشن می‌گیرند که معتقدند این پادشاه براشون بدست میاره.

ما در جمعه‌ی نیک، غالباً موعظاتی رو درباره‌ی بی‌ثباتی مردم عادی می‌شنویم که چند روز پیش، از ته دل فریاد می‌زدند: "هوشیاعانا! مبارک باد کسیکه به اسم خداوند می‌آید"، و حالا فریاد می‌زنند: "مصلوبش کنید، مصلوبش کنید!" غالباً به ما گفتند دلیل تغییر اساسی رفتار جمعیت، به خاطر نومییدی عمیقه، چون انتظاراتشون برآورده نشده بود.

اگر می‌خواید مردم عصبانی بشن، انتظاراتی رو ایجاد کنید و اونها رو انجام ندید. احتمالاً در این موقعیت، چنین اتفاقی افتاد. اما حالا بباید یک لحظه، ارزش این تحسین و جشن پیروزی عمومی با استفاده از شاخه‌های نخل رو در نظر بگیریم.

حالا اگه یک لحظه به نسخه‌ی لوقا برگردیم؛ می‌خونیم که وقتی مردم جمع شدند؛ در آیه‌ی سی و هفت از باب نوزده لوقا می‌خونیم: "و چون نزدیک به سرازیری کوه زیتون رسید، تمامی شاگردانش شادی کرده، به آواز بلند خدا را حمد گفتن شروع

کردند، به سبب همه‌ی قواتی که از او دیده بودند. و می‌گفتند مبارک باد آن پادشاهی که می‌آید، به نام خداوند سلامتی در آسمان و جلال در اعلی‌ علیین باد."

آنگاه بعضی از فریسیان از آن میان بدو گفتند: «ای استاد شاگردان خود را نهیب نما.» دوباره، مشاجره ایجاد شد. عیسی از این نمایش عمومی استقبال شهروندان اورشلیم، کسانیکه با شادمانی به او گوش دادند، لذت می‌بره. با اومدن عیسی، جمعیت سرود می‌خوندند و شادی می‌کردند و ستایشش می‌کردند، اما تشکیلات مذهبی، از این موضوع ناراحته. اونها عیسی رو قهرمان و تهدیدی برای تنظیمات و تعالیمشون می‌دونند، پس عیسی رو توبیخ کردند و گفتند: "استاد، شاگردانت رو ساکت کن. اونها رو خاموش کن."

بعد در انجیل لوقا می‌خونیم: "او در جواب ایشان گفت: «به شما می‌گویم اگر اینها ساکت شوند، هرآینه سنگ‌ها به صدا آیند.» من این جواب عیسی رو دوست دارم، چون بارها در عهدجدید درباره‌ی اهمیت زیاد پادشاهی مسیح به ما گفتند، اینکه او فقط رهبر یک گروه مذهبی کوچک نیست، بلکه یادتون باشه که پیغام اصلی او، اومدن ملکوت خدا بود، و او پادشاه منصوب شده‌ی خداست که وارد اورشلیم میشه.

او فقط پادشاه کلیسا نیست، بلکه شاه شاهانه، یعنی اقتدار و سلطه بر همه‌ی فرمانروایان زمین رو داره؛ و فقط رب الارباب نیست، بلکه در مقوله‌های عهدجدید، یک پادشاه بسیار بزرگه، فرمانروایی او بر تمامی زمینه. همونطور که پولس میگه، کل خلقت با درد شدید می‌نالند و منتظر ظهور پسران خدا هستند.

معمولاً انبیای عهدعتیق؛ در میان انبیای عهدعتیق؛ می‌شنویم که مردم رو به خاطر اینکه کور و کر هستند و ظهور خدا رو در بینشون تشخیص نمیدن، و حقیقت کلام خدا را نمی‌شنوند و درک نمی‌کنند، توبیخ می‌کنند.

در این توبیخ نبوتی، انبیا می‌گن: "گاو مالک خویش را می‌شناسد" و الی آخر. حیواناتی که بهشون می‌گیم زبان بسته، نسبت به ظهور خدا و اطاعت از شریعت خدا، بیشتر از شما واکنش نشون میدن و حساسیت دارن.

عیسی از این تصویری که اینجاست استفاده می‌کنه و میگه: "گوش کنید، اگه من شاگردانم رو ساکت کنم، زمین نمی‌تونه طاقت بباره. جهان هستی، برای جشن و تحسین، به صدا درمیاد. این سنگ‌ها؛ مشخصه که منظور عیسی، فریسیان هستند که میگه این سنگ‌ها به صدا درمیان و فریاد می‌زنند: "هوشیاعانا!" در این مقطع، فریسیان نمی‌تونند اونو متوقف کنند. منظوم اینه که هیجان، اوج گرفته.

اگر به اورشلیم رفته باشید، اگر تا حالا به اورشلیم نرفتید، به اونجا برید و این حس را درک کنید، تاریخ کتاب مقدس را خیلی خوب احساس می‌کنید. اما اگه به کوه زیتون برید که بر شهر اورشلیم مشرفه؛ من فاصله‌ی دقیق کوه زیتون رو تا دروازه نمی‌دونم، (فکر کنم دروازه‌ی شرقی اورشلیمه)، مسافتی که کلاغ پرواز می‌کنه.

اما قطعاً اگه روی کوه زیتون بایستید، احساس می‌کنید اگه جورج واشنگتن بودید، می‌تونستید یک دلار نقره‌ای رو در دره‌ی داخل شهر بندازید. این تقریباً بیشتر از یک مایله، که وارد مسیر پرپیچ و خمی میشید که کنار کوه زیتونه و دور وادی قدرون میره و به ورودی دیوار اورشلیم برمی‌گرده؛ اما وقتی کلاغ پرواز می‌کنه، این خیلی کوتاهه.

اما صف مردم از کوه زیتون شروع میشه و به پایین میاد، به پای کوه، اطراف وادی و بعد به دروازه‌های شهر میره. پس بیشتر از چند دقیقه طول می‌کشه تا در این مسیر حرکت کنید، و ما می‌تونیم این احساس رو داشته باشیم که جمعیت با نزدیک شدن عیسی به شهر، بیشتر میشه، و او به عنوان فاتح پذیرفته شد، نه فقط به عنوان پادشاه، بلکه به عنوان پادشاه فاتح، پادشاه پیروز.

حالا یکی از چیزهایی که موقع مطالعه‌ی دوره‌ی میان عهدی در موردش صحبت نکردیم، مطالب کتاب‌هایی هست که کلیسای کاتولیک روم، اونو جزئی از کانون عهدعتیق می‌دونه، اما پروتستان تاریخی، اونو از کانون کتاب مقدس جدا کرده؛ یعنی جزو کتاب‌های آپوکریفا هست. حتی در کتاب‌های آپوکریفا هم، کتاب‌هایی هستند که کم و بیش به خاطر حقانیتشون مورد بحث هستند، و یکی از مشکل‌سازترین کتاب‌های آپوکریفا، کتاب اسدِراس دوم هست.

مناظره‌ی زیادی درباره‌ی زمان نوشته شدنش بود، اما الان، این از بحث ما خارجه. اگرچه پروتستان تاریخی، جایگاه کانونی کتاب‌های آپوکریفا رو نمی‌پذیره، اما کلیسا به لحاظ تاریخی درک کرده که اینها به عنوان منابع اولیه‌ی اطلاعات، ارزش زیادی دارند. بعضی، حتی اونها رو به اسم کتب قانون ثانی خونددند.

من معتقد نیستم که کتاب‌های آپوکریفا، الهامی هستند. اونها با کتب مقدس در یک سطح نیستند، اما به این معنا نیست که بی‌ارزشند. اونها اطلاعات ارزشمندی رو دارند، و من می‌خوام اینجا عبارتی رو از یکی از این کتاب‌ها، از اسدِراس دوم بخونم و امیدوارم با من صبوری کنید، چون نسخه‌ای که از روی اون می‌خونم، از نسخه‌ی چاپی انگلیسی قدیمه که اف به اس تبدیل میشه و این چیزها. پس شاید درحالی که سعی می‌کنم اونو بخونم، کمی اشتباه کنم.

اما این از کتاب اسدِراس دوم، از باب دوم اسدِراس دوم از آیه‌ی چهل و دو هست که میگه: "من، اسدِراس، بر روی کوه صهیون، جمعیت زیادی رو دیدم که قابل شمارش نبود، و همه‌ی اونها با سرودها، خداوند رو ستایش می‌کردند."

من گفتم: "صبوری کنید"، چون اینجا به نظر می‌رسه اونها خداوند رو با فرودها، فتایش کردند، پس کمکم کنید. پس اونها خداوند رو با سرودها ستایش کردند، و "در بین اونها، مرد جوانی بود که قدش از همه‌ی اونها بلندتر بود، و روی سر هریک از اونها یک تاج گذاشت و از بقیه بلندتر بود، که خیلی من رو متحیر کرد."

آیا این صحنه رو می‌بینید؟ اسدِراس، صحنه‌ی این مردی رو نشون میده که بلندتر از اطرافیانسه، و روی سر مردم تاج می‌ذاره. او گفت: "پس از فرشته سؤال کردم و گفتم: "خداوند، این‌ها چه کسانی هستند؟" او در پاسخ به من گفت: "این‌ها کسانی هستند که لباس‌های فانی رو درآوردند و لباس‌های غیرفانی پوشیدند و به نام خدا اعتراف کردند و حالا تاجگذاری شدند و نخل‌ها رو دریافت کردند."

و بعد به فرشته گفتم: "این مرد جوانی که تاجگذاری می‌کنه و نخل به دستشون میده، کیه؟" او در پاسخ به من گفت: "این پسر- خداسست که اونها در دنیا به او اعتراف کردند،" و بعد من به شدت از اونها تعریف کردم که با قدرت برای نام خداوند زندگی کردند." حالا این یک پیغام کتاب مقدسی نیست، اما در این نسخه‌ی کتاب آپوکریفای اسدِراس، اون میگه یه نگاه اجمالی به آسمان انداخت و پسر- خدا رو دید، و در این محیط، مردم برای او شاخه‌های نخل تکون نمیدن، بلکه او به طرف این شهدا میره، کسانیکه به خاطر او رنج کشیدند، و بهشون هوشیاعانا، یک شاخه‌ی نخل میده و روی سرشون تاج می‌ذاره. حالا شاید این بر اساس کتاب مقدس نباشه، اما کاملاً موافق کلام کتاب مقدسه؛ یعنی کسانیکه در این فروتنی مسیح سهیم هستند، در جلال مسیح هم سهیم خواهند شد.

و این پادشاهی که با پیروزی وارد صهیون میشه، وعده میده که میراث ملکوتش رو با همه‌ی کسانیکه به اسم او اعتراف می‌کنند، سهیم بشه.